

دکتر عبدالرضا مدرس زاده

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان

فرهنگ عامیانه در شعر ناصر خسرو

چکیده

در مقاله حاضر به این نکته توجه شده است که ناصر خسرو با توجه به باورهای عمیق مذهبی و دگرگونی فکری و فرهنگی که در شخصیتش به وجود آمد، با خواص روزگار خود از قبیل فقیه، شاعر، هنرمند و حاکمان درباری کاری ندارد و برای عرضه آموزه‌های مذهبی و فلسفی خود به سراغ عوام می‌رود.

او به مدد سال‌های سفر، با عوام در ارتباط است و با استفاده از تمثیل‌های عامیانه و به کار بردن نام انواع حیوانات و گیاهان به شکل‌ها و شگردهای گوناگون این ارتباط را در شعر خود نشان داده است. لحن سرشار از نصیحت و خیرخواهی برای مخاطب نیز، بازگوکننده نوع مخاطب‌شناسی شاعر در عرصه پیام‌های ادبی و فکری خویش است.

واژه‌های کلیدی:

ناصر خسرو، شعر عامیانه، شعر روستایی.

در مرور کارنامه «ناصرخسرو پژوهی» که طی دهه‌های اخیر به یمن تلاش و کوشش نسل جدید محققان ایرانی- و پا به پای آنان شرق‌شناسان غربی- شکل گرفته در می‌یابیم که از چند زاویه خاص، بیشتر به او نگاه شده و دقت نظرهای ارزشمندی صورت گرفته است که به سبب همین دقت نظر در یک یا چند بخش، خود به خود به مصداق «حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء» باعث گردیده برخی زوایا و جوانب دیگر از زندگی و شخصیت او در محاق کم توجهی و فراموشی قرار گیرد.

توجه ناصرخسرو به توده اجتماع- به عنوان مخاطبان اصلی دعوت مذهبی و شنودگان شعر مذهبی و فلسفی او- موضوعی است که در این گفتار به آن خواهیم پرداخت. در حالی که در عموم آثار محققانه فضلالی روزگار ما بیشتر به شکل‌گیری زمینه‌های انقلاب روحی در وجود ناصر و آغاز و انجام سفر و زیارت مکه و اقامت در مصر و رسیدن به مقام «حجت جزیره خراسان» و سرانجام اقامت در دره یمگان، توجه شده است. طبیعی است که بدون درنگ و مطالعه در چنین سرفصل‌هایی شناخت حقیقی و درست از سیمای شعر و شخصیت ناصر، نادرست و ناممکن است. اما نباید از نظر دور داشت که به همین اندازه اهمیت، روی کرد شاعر به اجتماع و عامه مردم و شعرهای تند و خشن فلسفی و مذهبی را در پوششی از فرهنگ عامه در اختیار آنان قرار دادن، قابل بررسی و پژوهش است.

برای شناخت بیشتر اوضاع زمان و مکان، مقارن زندگی ناصرخسرو حتی اگر به کتاب‌های تاریخی هم مراجعه نکنیم، مطالعه و مرور چند دیوان شعر این روزگار نیز منبع و نشانی قابل اطمینانی است که می‌تواند وضعیت نابه‌سامان جامعه و محو فضایل (مذهب منسوخ) و رواج ردایل (مذهب مختار) را به خواننده نشان بدهد.^{۱۱}

ناصرخسرو در چنین اوضاع و احوالی دربار را ترک گفته و «سفر قبله» را برگزیده است و آن زندگی پرفراز و نشیب دردسرهاش را به زندگی راحت و سرشار از امن و رفاه ترجیح داده است.

در بازگشت به حال و هوای شعر سرودن، او دیگر نمی‌توانست مضامین و تعبیر شاعران روزگار خود و حتی آن‌ها را که پیش از چهل سالگی خویش سروده بود، تکرار کند؛ نه او آن روحیه مقتضی چنین احوال سرشار از طمع و تملق را داشت و نه سخنانش به درد کسانی می‌خورد که چاپلوسی و تملق، خرسند و راضی نگهشان

می‌داشت. از این رو می‌بایست با روی گردانیدن از خواص جامعه که قدرت و غرور و جاه و جلال دنیایی و زینت و شکوه زندگی، کاملاً آنان را مست و غافل و مدهوش گردانیده بود- به دنبال مخاطبانی دیگر از جنس عوام بگردد و آموزه‌های اعتقادی و مذهبی خویش را به عنوان یک داعی و مبلغ تند و نیز مذهبی در اختیارشان بگذارد. نه این است که عوام در برابر دعوت تازه- به شرط عدم تحریک از سوی خواص- معمولاً تعصب و ناسازگاری نشان نمی‌دهند؟ اما متأسفانه عوام هم در این روزگار پر زرق و برق دهانشان از خیرگی نسبت به این همه شکوه و قدرت بازمانده بود و گوش‌هایشان بر شنیدن چنین نصایح و پیام‌هایی البته بسته بود. اما ناصر به عنوان یک مبلغ وفادار به دین و آیین خویش، نمی‌توانست به صرف تبلیغات منفی و سخت‌گیری‌های خاص قشری‌گرایان- که بنا به قول برخی افسانه‌ها، سایه به سایه در شهرها او را تعقیب می‌کردند- از انجام وظیفه و ادای دین خویش دست بردارد. پس با گریز از خواص، روی سخن خود را به عوام می‌کند و با آنان سروکار پیدا می‌کند، خواص در روزگار او وضعی کاملاً آشفته و نابه‌سامان دارند؛ شخص پادشاه فقط شنونده این سخن است که «هزار سال فزون باد عمر سلطان را (ص ۱۱۶)» و چنان قدرت و دستگاهی بر هم زده است که «به فردولت او هرکه قصد سندان کرد به زیر دندان چون موم یافت سندان را» (همان) سلطان چنان همگان را وابسته خود ساخته بود که برای «روا شدن یک امید می‌بایست او را صد بندگی» کرد و سرانجام «حاصل جز درد و رنج» (ص ۱۳۸) چیز دیگری نمی‌بود. طبقه دیگر خواص را فقها و شخصیت‌های دینی تشکیل می‌دادند که به علت تأثیرپذیری از ساختار قدرت سیاسی، کاملاً در اختیار حکومت بوده و به چیزی جز منافع شخصی خود فکر نمی‌کردند. شاید بتوان نوع رفتار سلطان مقهور قدرت و ریاست را به نوعی به سبب عدم تقید دینی توجیه کرد، اما رفتار فقها و امیران ملک دین و پارسایی را چه می‌توان گفت؟

ناصر، بریدن از دربار و پناه بردن به علما را به «از بیم مور در دهن ازدها» رفتن تعبیر می‌کند، کسانی که «مال و زهدشان از رشوه و ریا» به دست آمده است و بی‌رشوه و هدیه حکم نمی‌کنند:

از عامه خواص هست بسی بتر / زین صعب‌تر چه باشد پتیاره
چون نار پاره پاره شود حاکم / گر حکم کرد باید بسی پاره

دزدی است آشکاره که نستاند جز باغ و حایط و رز و ابکاره
ور ساره دادخواه بدو آید جز خاکسار از او نرهد ساره

(ص ۲۹۷)

شاعران نیز در چنین روزگاری، لقبی بهتر «از شعر فروشان خراسان» ندارند و مقامشان نیز پایین تر از مطرب قرار گرفته است و ای کاش که زبان جری» را در برابر مدح امثال سلطان محمود بریده بودند.

در این تباری نانوشته میان سلطان و فقیه و قاضی و شاعر به عنوان الگوهای اخلاقی و آرمانی جامعه، بر سر ردایل و فضایل اخلاقی، بهترین کار همان بریدن و روی گردانیدن از آنان و با سنگ و صخره یمگان، مانوس شدن است.

شاید بتوان بهترین فایده این بریدن از خواص و هم‌رنگ چنین جماعتی نبودن راه، یافتن جمالی مناسب برای انتقاد و نکوهش از آنان دانست. طبیعی است که در جمع چنین گروهی حاضر بودن، ناصر را بهتر از عنصری و منوچهری معرفی نمی‌کرد، او با بیرون زدن از این لجه دهشت‌ناک و گرداب هلاک، توانست با نگاهی از بیرون به آنان، به نقد ارزیابی‌شان پرداخته و بدون کمتر ضعفی، خروش برآورد و نقاب ریا و تزویر و دروغ را از چهره چنین خواصی - که اعتماد عوام بر پایه اقتدار به آنان جلب شده است - کنار بزند. چالش ناصر خسرو با این گروه خواص و به ویژه فقها نشان می‌دهد که چنانچه زیر ساخت‌های مذهبی یک جامعه درست و استوارو به دور از آفات ریا و نفاق و دروغ باشد سایر ارکان جامعه چون سلطان و قاضیان و شاعران و ... نیز درست و بایسته خواهند بود و اگر این گروه فقیهان بخشی از آن چه را که می‌گفتند، رفتار می‌کردند، حاکمیت منطق دین، می‌توانست ضمن پیرایش حوزه خواص، به کاهش فاصله آنان با عوام منجر شود اما نمی‌توان انتظار داشت که با آن کاستی‌ها و ناراستی‌های خواص، عوام بدون تأثیرگیری از این خواص، سر به راه و متقی و پارسا باقی بمانند. عامه مردم به جهت آن که نوع اندیشه، فرهنگ و تخصص خواص را ندارند به آسانی در معرض خوگیری به فساد و تباهی هستند و شاید اصلاً از تمهیدات خواص برای باقی ماندن بر مصدر قدرت و حکومت، رهاکردن عوام در حال و هوای مورد پسند آنان باشد:

در بلخ ایمن اندر زهر شری می‌خوار و دزد و لوطی وزن باره

(ص ۲۹۷)

می فروش اندر خرابات ایمن است امروز و من پیش محراب اندرم با بیم و با ترس و هرب
(ص ۹۵)

چنین حال و هوای کتیف و آزاردهنده‌ای، یمگان را در نظر او عزیز و ستوده می‌دارد
و در نظر شاعر ارزشمندتر از هیاهو و غوغای شهر می‌سازد:

شو حذر دار حذر زین بله گو باره بل نه گو باره کنزین قافله شیطان
زین قوی قافله کور و کرای خواجه نتواند که رهد هیچ حکیم آسان
شهر بگذار بدیشان و به دستان شو دشت خالی به چو شهر پراز گرگان
جز که یمگان نرهانید مرا زینهار عدل باراد بر این شهره زمین، رحمان

(ص ۴۱۲)

در بررسی و دسته‌بندی مخاطبان شعر ناصر خسرو، متوجه می‌شویم که او با همه
اقتدار و نمایندگان فکری و رفتاری جامعه سخن گفته است حتی بسامد فراوان عبارات
«ای ناصبی» نیز در شعر او یادآور محاجات و بحث‌های مذهبی و عقیدتی او و
مخالفانش می‌باشد.

جدا از ندا و خطاب‌های سرزنش‌آمیز ناصر نسبت به قاضی و خطیب و فقیه، او از
میان همه مخاطبان و شنوندگان شعر خود، به جوانان دل بسته است زیرا می‌داند که
خواص و عوام هم سن و سال و هم رتبه او، کمتر به پیامش توجه خواهند کرد. بسامد
فراوان «ای پسر» و پورا و «پسرا» در شعر او مؤید همین مسأله است. هر چند که گاهی
به بهانه این جوان یا پسر، مخاطب او عموم مردم به حساب می‌آیند:

زندان تو آمد پسرا این تن و زندان زیبا نشود گرچه بیوشیش به دیبا

(ص ۵)

گیتی سرای رهگذران است ای پسر زین بهتر است نیز یکی مستقر مرا

(ص ۱۲)

دشمن توست ای پسرا این روزگار نیست به تو در طمعش جز به جان

(ص ۱۲)

گر نخواهی ای پسر تا خویشتن مجنون کنی پشت پیش این و آن پس چون همی چون نون کنی

(ص ۲۴)

برکن ز خواب غفلت پورا سر و اندر جهان به چشم خرد بنگر

(ص ۴۴)

هر چند که در قرطه بود هر دو به یک جا از دامن برتر بود ای پور، گریبان

(ص ۴۸۳)

این هم که ناصر خسرو در شعر سراسر حکمت و اخلاق و دین و زهد و فلسفه خود از تمثیل به قدر کافی و چشمگیر بهره می برد، باز یادآور نوع نگاه او به جامعه و مخاطب است. تبدیل آن معانی تخصصی و دیر فهم به آن چه که در مورد پسند عوام باشد یا دست کم شنیدنش برای آنان آسان باشد در یک جهت کار، با تمثیل و تعبیرات عامیانه ممکن و میسر گردیده است.

درست است که هر شاعر و صاحب سخنی از مجموعه ای از تعبیر حکمی و اخلاقی به شکل تمثیل بهره می گیرد و این شگرد از نخستین روزهای شعر فارسی دری تا امروزه در ادبیات ما حفظ شده است، اما در مورد ناصر خسرو با نوعی اصرار و تأکید از سوی او روبرو هستیم که هم ضرب المثل های ورد زبان مردم را که آن ها به کار بردن و شنیدنش را دوست دارند در شعر خود به عنوان مرکب اندیشه به کار می برد و هم به علت سیر و سیاحت سرزمین های گوناگون و نشست و برخاست با مردم جوامع مختلف، بسیاری از ضرب المثل ها و عبارات عامیانه را خود ساخته و در شعر خویش جای داده است. این اصرار ناصر خسرو را در به کار بردن ضرب المثل ها در یک مقایسه آماری می توان نشان داد در کتاب مستطاب امثال و حکم علامه دهخدا از ناصر خسرو، ۴۱۰ مورد ضرب المثل و عبارت عامیانه یاد شده است در حالی که از عنصری - که او را «حکیم» و «ملک الشعرا» می خواندند - فقط به ۳۷ مورد تمثیل از نوع مصراع و بیت اشاره شده است.

تمثیل های ناصر خسرو در شعر او بسامد معنی داری پیدا کرده که می توان تشخیص سبکی شاعر را از آن ها نشان داد. در این ضرب المثل ها، سیمای صریح و بی پرده شاعر هنگامی که دردها، کاستی ها و مشکلات را با مردم به شکل عامیانه و به دور از تشریفات رسمی زبانی، بیان می کند، آشکار است.

در ساختار تمثیل‌های ناصر خسرو با دو شکل عمده و اصلی روبرو هستیم؛ یکی مثل‌هایی که در ادب فارسی تا روزگار او- و حتی پس از او- رایج بوده و او به کار برده است، مانند ماه و کتان و بریخ نوشتن و...:

از نام تو بگذارد بدخواه تو گویی ماه است مگر نامت و بدخواه تو کتان

(ص ۴۸۷)

بریخ نویس چون کند وعده گفتار محال و ق ول خامش را

(ص ۴۹۲)

گوشت ارگنده شود او را نمک در مان بود چون نمک گنده شود او را به چه درمان کنند

(ص ۱۵۰)

و دیگر این که او از پیش خود مثل زده یا به تعبیری مثل‌سازی کرده است:

آب جویی و سقا را چو سفال است دهان حله خواهی تو و شلوار ندارد بزاز

(ص ۱۱۲)

ای شده عمرت به باد از بهر آرز برامید سوزنت گم شد کانسد

(ص ۴۳۵)

مرد همسایه هرگز چون برادر کی بود لنگ خر را خیره با شبدیز چون همبرکی

(ص ۴۵۴)

نیستی آگه چه گویم مرتورا من جز همانک عامه گویند نیستی آگه ز نرخ لوبیا

(ص ۴۹۶)

صبر کن بر سخن سردش زیرا کان دیو نیست آگاه هنوز ای پسر از نرخ پیاز

(ص ۱۱۴)

برخی از این تمثیل‌ها (مانند آگاه بودن از نرخ لوبیا و پیاز در ابیات بالا) هم یادگار

سال‌های سفر دور و دراز و پر خاطره اوست:

زیرا که پل است خر بسین را در راه سفر خر نخستین

(ص ۵۰)

توای پیل با اسب کمره جوانان نخرانگک خود را کجا می دوانی
(ص ۲۰۵)

به سؤال تو چو درماند گوید به نشاط به پیمبر صلواتی خواهم به آواز
(ص ۱۱۴)

مزگت کلیسیا نشده است ای پسر هگزرز گرچه به شهر ممبر مزگت کلیسیاست
همچنین به واسطه توغل درمتون ادبی و مذهبی که به زبان عربی نوشته شده‌اند،
برخی مثل‌های عربی را به شکل‌های شعر فارسی در دیوان خود آورده است.

چون یار موافق نبود تنها بهتر تنها به صد بار چوبه نادان همتا

(ص ۴)

که یادآور مثل معروف «الوحده خیر من جلیس سوء می‌باشد»^{۲۰}

فراوانی و گونه‌گونی تمثیل در شعر ناصر تا آنجاست که می‌توان در تحقیقی جداگانه
تأثیر این تمثیلات بر ساخته او را در آثار کسانی چون مولوی و سعدی و ... نشان داد.

در فرایند توجه ناصر به فرهنگ عامیانه و دور مانده از هنجارها و قواعد رسمی زبان
و ادب که شاعران همکار او در دربار آن‌ها را به کار می‌بردند، نباید از نظر دور داشت که
برای او هر امکان فکری یا زبانی در دسترس، نقش ابزاری را داشته که می‌توانسته در
تبیین اندیشه‌های والا و تبدیل آن برداشت‌های فکری و فلسفی عالمانه به باورهای مردم
پسند و همه فهم، ایفای نقش نمایند.

مروری گذرا بر دیوان ناصر خسرو، فراوانی نام‌ها و تصویرها و تعبیرات حیوانات و
جانوران گوناگون را به ما نشان می‌دهد. در سراسر دیوان او نام‌های بیش از هفتاد حیوان
و پرند و حشره گوناگون به شکل فارسی یا تلفظ عربی آن (گاو/ بقره) یا حتی تلفظ
کهن آن (خره = خروس) آمده است.

این فراوانی معنی‌دار که بسامد سبکی دقیقی را- که گویای زندگی ناصر خسرو در
میان توده مردم و سخن گفتن با زبان و اصطلاحات خود آنان است، نشان می‌دهد- در
حقیقت بازگوکننده نوع عناصری است که در ذهن و زبان یک شاعر دینی و اهل فکر و

فلسفه جای گرفته است والا هیچ سنخیت و هم جنسی و ارتباط مستقیم میان تصویرها و تعبیرهای همیشه مکرر دیوان او که از نام و رفتار این هفتاد حیوان اهلی و وحشی برخاسته است، با مفاهیم فکری و فلسفی اندیشه او وجود ندارد.

شیوه و شگرد ناصر از نام بردن از این حیوانات و به دنبال آن نشان دادن خوی بد و پلیدی یا صفات نیک آن‌ها- در سراسر دیوان البته یکسان نیست.

او گاهی برای هشدار دادن به مردم جهت دوری گزیدن از دنیا، صفات منفی برخی حیوانات- آن‌چنان که در احادیث و آموزه‌های دینی نیز آمده است- یاد می‌کند:

- هیچ نترسی که تو را این نهنگ ناگه یک روز کشد در دهان

(ص ۱۳)

- نهنگی بدخوی است این، زو حذر کن که بس پر خشم و بی‌رحم است و ناهار

(ص ۱۹)

(با توجه به این که مردم خراسان نهنگ را ندیده بودند، جنبه هشدار و هراس در

چنین تصویرهایی قوی‌تر است)

گاهی نیز، صفات منفی درون انسان را با حیوانی منطبق دانسته و مضمون‌پردازی

می‌کند:

- از حرص به وقت چاشت چون کرکس در چاچ و بسه وقت شام در شامی

(ص ۳۷)

- ماری است گزنده طبع که ماران زین مار برند ای رفیق مساری

(ص ۳۰)

- آژ تو نهنگ است همانا که نپرسد از گرسنگی خود ز حلالی و حرامی

(ص ۴۲)

(مشاهده می‌شود در نکوهش آژ و طمع (یک مضمون) از کرکس و مار و نهنگ یاد کرده است که این تنوع نیز بر تأثیر و تازگی سخن نزد شنونده می‌افزاید و بازگوکننده جولان ذهنی شاعر در تصویر جویی و تصویرسازی است).

یا این بیت که یادآور حدیث معروف: الدّیّا جیفةٌ و طُلابها کلاب است:

ای پسر مشغول این دنیاست خلق چون به مردار است مشغولی کلاب

(ص ۴۱۰)

در مواردی ناصر رقیب دینی و مخالف باورهای خود را حیوان می‌نامد:

- قول رسول حق چو درختی است بارور برگش تو را که گاو تویی و ثمر مرا
چون برگ خوار گشتی اگر گاو نیستی انصاف ده مگویی جفا و مخور مرا

(ص ۱۲)

- پی یار بسد، نماز مکن که بخته است مار در محراب

(ص ۳۹)

و گاهی اوقات برای سرزنش کردن و نهیب زدن بر دیگران از تصویرهای مبتنی بر نام و رفتار حیوانات استفاده می‌کند که گمان می‌ورد این اقدام به همراه دیگر مواردی که در بالا ذکر آن رفت در بلخی بودن شاعر و رکیک حرف زدن مردم این ناحیه ریشه داشته باشد: «۳»

همانا چنین مانده زین پست از آنی که درانده اسپ رهوار وزینی
چو استر سزاوار پالان و قیدی اگر از پی استر وزین حزینی

(ص ۵۱)

گاهی هم شاعر برای نصیحت کردن طرف مقابل که همان پور یا پسر است - به مقایسه صفات جانوران و برخی مردم می‌پردازد تا تبادل مطلب به ذهن آسان تر باشد:

گرت هوش است و دل ز پیر پدر سخنی خوب گوش دار ای پور
عالمی دیگر است مردم را سخت نیکوز جاهلان مستور
اندرو بر مشال جانوران مردمانند ز اهل علم نفور
غرض اینزد این حکیمانند وین فرومایگان خس اند و قشور
دزد مردان به سان موشانند وین سبکسار مردمان چو طیور
غمر مردان چو ماهی اند خموش ژاژ خایان خلق چون عصفور
حکمت و علم بر محال و دروغ فضل دارد چو بر حنوط، بخور

(ص ۷۷)

روی کرد برخی شاعران و نویسندگان به تصویرسازی و قصه و داستان‌پردازی از زندگی و رفتار و صفات جانوران در ادب فارسی البته، بی‌سابقه نیست و در چند دهه پس از زندگی ناصر خسرو، یکی از شاهکارهای بزرگ نثر فارسی - کلیله و دمنه - که با انشای نصرالله منشی به نثر فنی گزارش می‌شود، مبتنی بر همین ویژگی‌هاست اما از آن‌جا که «اقدام به نقل این قصه‌ها در عبارات مصنوع متکلف... صورت قصه را در این آثار از حد ادراک عامه، خارج ساخته است و بدین سبب در این آثار متکلف و مصنوع در عین آن که عوام از فواید و لطایف و اسرار قصه محروم می‌مانند، خواص هم جز همان صنعت انشاء، حاصل عمده‌ای عاید نمی‌یابند» (زرین کوب، ۱۳۷۵، ص ۱۰۸).

اما در شعر ناصر خسرو چنین نیست طبعاً اگر او یک شاعر درباری باقی می‌ماند که مسیر زندگی روزانه‌اش از خانه تا دربار امتدادی بیشتر نداشت، هیچ‌گاه انواع و اقسام حیوانات را به این شکل و تعداد - مگر نوع خانگی و اهلی آن‌ها را - به چشم نمی‌دید تا در ذهن از آن‌ها مضمون بپردازد، مسیر سیاحت او در سرزمین‌های گوناگون و اقامتش در دشت‌ها و کوه‌ها و سرانجام در ده یمگان موجب شده، تصویرها و مضمون‌های مبتنی بر رفتار و صفات بیش از هفتاد جانور اهلی و وحشی و بری و بحری در شعر او، به دور از هرگونه تکلف و تصنع راه پیدا کند و اگر کسانی چون نصرالله منشی به جنبه‌های داستانی و شیخ فریدالدین عطار به جنبه‌های تمثیلی و عرفانی جانوران نگاه کرده‌اند می‌توان گفت ناصر خسرو از زاویه فکر و فلسفه و اخلاق به کار برد جانوران در شعر خود نگریسته است.

پروژه گاه ملام انسانی و مطامعات فارسی
رتال جان انسان

یک جنبه دیگر از روی کرد شعر و شخصیت ناصر خسرو به فرهنگ و رفتار عوام، جایگاهی است که تمثیلات و تعبیرات و مضمون‌های مرتبط با زندگی کشاورزی (روستایی) در شعر او دارد. درمورد شاعران دیگر جز او، نگاه به طبیعت بیرون از شهر، از باغ و چمن و داغگاه و بساط عیش و نوش فراتر نمی‌رود اما در شعر ناصر که از مردم دوری گزیده و هم‌چون شاعر مذهبی دیگر ادب فارسی در قرن هشتم (ابن یمین فریومدی) «از تجربه زندگی و از تزلزل روزگار، درس حزم و بدبینی آموخته است. مردم گریزی او از همین حزم و بدبینی او ناشی است» (زرین کوب، ۱۳۷۰، ص ۲۷۴) و بی‌تردید

علت روی گردانی ناصر خسرو به عنوان یک شاعر شیعه مذهبی (اسماعیلی) از دربار (جدا از فضای تعصب آلود قرن پنجم) همان است که این شاعر شیعه اهل فریومد بر زبان رانده است:

اگر دو گاو به دست آوری و مزرعه‌ای یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی
به نان خشک حلالی کنز و شود حاصل قناعت از شکرین لقمه حرام کنی
و گر کفاف و معاش نمی‌شود حاصل روی و شام شبی از جهود وام کنی
هزار بار از آن به که با ممداد پگاه کمر بندی و بر چون خودی سلام کنی^{۴۱}

تأثیرپذیری شاعر از محیط‌های غیر شهری (روستا و کشتزارها و مزرعه‌ها) چنان است که ذهن او تعابیر و تصاویر مرتبط با آن‌ها را به عنوان تمثیل یا مشبّه‌به یا کنایه استفاده کرده است.

نهال شومی (ص ۱۰۸) تخم دروغ (ص ۱۰۸) سخن گندمین (ص ۱۱۹) بیشه دین (ص ۱۳۰) نهال خدا = مردم (ص ۱۷۰) نهال تن (ص ۲۰۵) شاخ جهل (ص ۳۲۴)

کشت مند نوست عمر و تو به غفلت برزگر هر چه کشتی بی گمان امروز، فردا بدروی
گندمت باید شدن تا در خور مردم شوی کی خورد جز خرتو را تا تو به سردی چون جوی
(ص ۳۴۶)

تو کشت مند جهانی زداس مرگ بترس کنون که زرد شدستی چو گندم می بخشی
(ص ۳۶۳)

برزگری کن در این زمین و مترس ایچ از شغب و گفتگوی و غفلل خصمان
(ص ۴۴۹)

در کسشاورز دین پیغمبر این فرومایگان خس و خارند
(ص ۴۷۳)

در شعر ناصر خسرو نام بیش از ۵۰ گونه گل و گیاه و درخت و میوه آمده است که در کمتر متن و دیوان شعر در ادب فارسی چنین گسترده‌ای را سراغ داریم. این کاربرد فراوان و بی نظیر که یادگار گشت و گذار شاعر در فضای سرسبز باغ و مزرعه و کشتزارهای بیرون شهرها، به هنگام سفر هفت ساله یا در روزهای آوارگی و تنهایی و

اقامت در دره یمگان می‌باشد، شکل خاصی از تعبیرات عامیانه و مردم پسند را در شعر او نشان می‌دهد. به عبارت دیگر ناصر با حضور به موقع و معنی‌دار خویش در میان توده مردم-که غالباً زندگی کشاورزی و روستایی دارند- کوشش متمه‌دانه خود را در باب ترویج آیین مطلوب و پسندیده خویش فرو نمی‌گذارد.

این روی‌کرد به گیاه و درخت البته پیشینه‌های ذهنی خاصی در نزد شاعر داشته است که حضور در میان مردم و توده دهقان و کشاورز به آن نمود و عینیت بخشیده است. از یک سوی او دیدگاه فلسفی موالید ثلاث را در ذهن داشته است که از موجودات سه‌گانه یکی هم نبات است که در سیر تکاملی خود به انسان می‌رسد:

زندگان هر سه، سه خط ایزدند / مردمش انجام و آغازش نبات

(ص ۳۲۴)

در عالم انسانی مردم چو نبات است / این‌ها چو ریاحین‌اند آن‌ها چو گیانند

(ص ۲۴۶)

تا آن‌جا که:

خلق همه یکسر نهال خدای‌اند / هیچ‌نه برکن تو زین نهال و نه بشکن

(ص ۱۷۰)

دیگر این‌که نگاه ناصر به دنیا، برداشتی از آموزه دینی «الدنیا مزرعة الاخرة» است و از این زاویه نیز، بیان سرشار از تعبیرات کشاورزی او موجه و بایسته به نظر می‌رسد:

جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقان است / سه کشت باید مشغول بود دهقان را
چرا کنون که بهار است جهد نکنی / که تا یکی به کف آری مگر زمستان را
من این سخن که بگفتم تو را نکو مثل است / مثل بسنده بود هوشیار مردان را

(ص ۱۱۸)

کار تو کشت و تخم او سخن است / با روی بر چو دردمندت صورت

(ص ۷۷)

از سوی دیگر برای نشان دادن کارهایی که موافق یا مخالف شیوه پسندیده خرد و اندیشه انسان است، از تعبیراتی باید استفاده کند که با فهم شنونده چندان ناسازگاری

نداشته باشد (مانند این که تخم در شورستان افکندن شرط خرد نیست و خرد، خرما را بر چنار ترجیح می دهد):

نیکی بگزین و بد به نادان ده روغن به خرد جداکن از پینو
کنز خاک دو تخم می پدید آرد این خوش خرما و آن ترش لیمو

(ص ۱۶۳)

تخم دادی مرا که کشت کنم ننگم تخم تو به شورستان

(ص ۲۴۲)

فضل بایدش و خرد بار که خرما بن گزنه بار آوردی یار چناراستی

(ص ۳۱۶)

هر دو برگ و بر اصل درختند ولیک بر، سزای بشر و برگ سزای بقراست

(ص ۳۱۶)

تشبیه کردن دین و وابسته های آن به باغ و بستان و ثمر و شجر نیز از همین زاویه قابل بررسی است که نگاه مردم به آن ها ملموس و محسوس تر باشد:

ایزد یکی درخت بر آورد بس شریف از بهر خیر و منفعت خلقی در عرب
خارش همه شجاعت و شاخش همه سخا رسته به آب حکمت و حکمت بر او رطب

(ص ۲۰۸)

دانش ثمر درخت دین است بر شوی به درخت مصطفایی

تا میوه جانفزای یسایی در سایه بزرگ مرتضایی

زان میوه شوی قوی و باقی گبر بر ره جستن بقایی

(ص ۲۶۲)

بستان خدای است چنان دان که شریعت پر غله و پر کشته درختان فراوان

بسیار در این بستان هر گونه درخت است هم کشته رحمان و هم از کشته شیطان

ای ره گذری مرد گرت رغبت باشد در نعمت و در میوه این نادره بستان

دهقانش یکی فاضل و معروف بزرگ است در باغ مشو جز که به دستوری دهقان

گر میوه ت باید به سوی سیو و بهی شو منگر سوی بی میوه و پر خار مغیلاان

چون نخل بلند است سپیدار ولیکن بسیار فزون دارد در بار بر این آن
 هر چند ستمکاران بسیار شده استند فرزند رسول است بر این باغ نگهبان
 گرچه نبود میوه خوش بی پشه و کرم دهقان ندهد باغ به پشه نه به کرمان
 (ص ۴۸۲)

شاید به اعتبار نگاه خاص عوام به دین و عبادت و پارسایی که آروزی رسیدن به
 بهشت و بهره‌مندی از نعمت‌ها و میوه‌های آن باغ برین را در ذهن می‌پرورانند، شاعر نیز
 مجبور به یاد کردن از میوه‌ها و نعمت‌ها بوده است:

آچار خدای است مزه و بوی خوش و رنگ با سبب و ترنج آمد و گوز و بهی و نار
 (ص ۳۷۷)

هر چند آن‌جا که پای عوام زندگی و مردم فریبی در میان باشد به نقد این شیوه
 می‌پردازد:

بر سر منبر سخن گویند مرا و باش را از بهشت و خوردنی حیران همی زین سان کنند
 (ص ۱۵۱)

گاهی اوقات هم هوس تغزل و بهارستانی دارد که با بهانه دادن و پند گفتن به
 توصیف گل‌ها و گیاهان می‌پردازد، مانند آغاز قصیده‌های ۱۶۹ و ۲۰۰ (ص ۲۵۳ و ص ۴۲۱)
 که نام گل‌های بهاری را به دنبال هم آورده است.

این شاعر سخت کوش که همه رنج و سختی‌ها را برای رسیدن به هدف عالی خویش
 که همان تبلیغ دین و آیین تشیع اسماعیلی است، تحمل می‌کند، تنها انتظارش از عامه
 مردم، گوش دادن به نصیحت‌های دلسوزانه اوست. او به گونه‌ای در خویش احساس
 تعهد می‌کند، در مقابل دانایی و توانایی خود، خود را مسؤول می‌داند که از رنج کشیدن
 و دعوت کردن به دین، راضی و خرسند است و در این راه، پیامبری را می‌ماند که
 نمی‌تواند، اندیشه ترک دعوت و رها کردن امت را به خود راه دهد.

درست به همین دلیل است که کمتر قصیده‌ای را از او می‌توان یافت که بیشترین
 ابیات آن با خود نصیحت و پند و اندرز نداشته باشد و شاید به همین دلیل است که
 دیوان ناصر خسرو در روزگاران شغب و غوغای شاعران ستایشگر و امیران جاه‌طلب و
 حکیمان و خردمندان مرعوب قدرت و سیاست، چندان مورد اعتنا و توجه واقع نگردیده

است و به دلیل همین پند و اندرزها، شعر او را شعر تعلیمی نامیده‌اند (فرشید ورد، ۱۳۶۳، ص ۷۲) شعری که به سبب اعتقاد قوی شاعر از تعصب خالی نیست، یک تعصب پررنگ که در همان زمان نوع سنتی آن از سوی خواجه نظام الملک اعمال می‌شد (غلامحسین یوسفی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۱).

نوع نصیحت‌ها به گونه‌ای است که مثلاً پدری نشسته و فرزند خود را نصیحت می‌کند، شاید اگر متن قصاید پندآمیز ناصر خسرو را به نثر برگردانیم و ملاحظات زبانی و ادبی در آن رعایت شود، این نصیحت‌ها و سفارش‌ها، کتاب اخلاقی و پندآموز قابوس‌نامه عنصرالمعالی را به یاد آورد. با این تفاوت که در قابوس‌نامه، نوعی روحیه اشراف‌گرایی، تسامح و مدارا با فرزند و چشم‌پوشی از بزه و گناه او مورد توجه و تأکید است، اما ناصر خسرو هیچ‌گاه از مردم و آئین خویش دست بر نمی‌دارد و در برابر مسایل و مشکلات پیش آمده، اندک نرمی و مدارا را از خود نشان نمی‌دهد و به سوگندی که در مصر در آموختن اسرار و رموز طریقت خورده، وفادار می‌ماند.^۵

ای کاش تعصبات مذهبی از سوی فرقه‌های گوناگون اهل سنت و شیعیان، آن قدر تند و پررنگ نبود که نتوان صدای رسای نصیحت و سفارش این پیر خردمند دنیا دیده را که از دره یمگان، پژواک بلندی برای همه تاریخ و ادبیات ایران با خود داشته، در قرن‌های دیگر ناشنیده گرفت. یا ای کاش او با اندکی آزادی، آزادگی و تسامح و مدارای بیشتر- که خاص قوم ایرانی است- با دور شدن از تعصب- که این رهاورد را از سفر مصر با خود داشته است- می‌توانست آزادتر و رهاتر و فارغ از اختلافات جزئی با طرف مقابل به گفتگو بنشیند. اما «گرایش او به آیین فاطمیان و شیفتگی و تعصب حدود ناپذیرش در این مذهب او را بیش از هر عامل، منزوی کرده است» (علی دشتی، ۱۳۶۲، ص ۷۷)

در همه این نصیحت‌ها- که به هر حال با همین شکل و شمایل به دست ما رسیده است- او خواننده و شنونده شعر خود را به تأمل و درنگ در چگونگی آغاز و انجام جهان دعوت می‌کند و بر تأثیر مستقیم هفت فلک (هفت مدبر) در رفتار و کنش‌های انسانی، خط تردید و بطلان می‌کشد و می‌خواهد که هر کسی با کوشش و تلاش، سرنوشت خود را در دست گرفته و آن را به سامان برساند. اما حرف اصلی او در این نصایح، بریدن از مذهب اهل سنت- که به زعم او و در برخی از فرقه‌ها برخی آسیب‌ها و لغزش‌ها مانند

حلال بودن شراب و ... راه پیدا کرده است و رسیدن به ساحل امن و آرامش تشییع فاطمی است.

این هم که خراسان آن روزگاران در پذیرش او و اجابت دعوت مذهبی‌اش، روی خوش نشان نداد، مشکلی را متوجه شخص مبلغ و نوع دعوت نمی‌کند، بلکه کنایه‌ای است از شدت تعصب و رواج جهل و خرافه‌پرستی و مریدپروری که شاه و امیر و فقیه و قاضی و محتسب دچار آن شده‌اند و هرچند تشخیص او در انتخاب عوام به عنوان مخاطبان اصلی سخنان و دعوتش، درست و بایسته است؛ اما اوضاع به گونه‌ای که او انتظار آن را ندارد پیش می‌رود تا جایی که به رغم این همه نزدیکی به عوام، گاهی اگر به خراسان پیامی می‌فرستد، ترجیح می‌دهد مخاطب آن پیام، اهل فضل و خرد باشد نه مردم عام و نادان (ص ۱۱۶) زیرا این عام و نادان به حد آزاردهنده‌ای به حال خود رها شده‌اند که شاید یک نشانه آن را بتوان در بسامد و فراوانی انواع فسق و فجور و گناه (و به ویژه زنا و لواط) در میان مردم و بازتاب آن در میان شعرهای او دانست. این گناهان به ویژه آن‌ها که پای شهوترانی و ارضاء جسم در آن‌ها در میان است، در حقیقت، بازتابی از غلام‌بارگی و فسادی است که دربار را فراگرفته است و مگر جامعه و مردم راهی جز اقتدا به بزرگان جامعه خود داشته‌اند؟ ناصر هم که موفق به کشف و افشای این پلیدی‌ها و آلودگی‌ها می‌شود، بیشتر مرهون بیرون زدن از جامعه و شستشوی دل و دیده و به یک نگاه و معرفت تازه رسیدن است که می‌تواند در نصیحت کردن به مخاطب صمیمی خود- که همان تعبیر «پسر» را دلسوزانه در موردش به کار می‌برد- بگوید:

گسرد بازار بگرد اینک و احوال ببین چون تو خود می‌نگری من نکنم قصه دراز
 علما را که همی علم فروشند ببین به ربایش جو عقاب و به حریمی چو گراز
 هر یک هم چونه‌نگی ز بس جهل و طمع دهن علم فراز و دهن رشوت باز
 گرش پنهانک مهمان کنی از عامه به شب طبع ساز و طریبی یا بیش و رود نواز
 می جوشیده حلال است سوی صاحب رای شافعی گوید شطرنج مباح است بیاز
 صحبت کودکک ساده ز نخ را مالک نیز کرده است ترا رخصت و داده است جواز
 نیم از آن کاین‌ها بردین محمد کردند گر ظفر یابد بر ما نکند ترک طراز

به چپ و راست شده است از ره‌دین آن که جهان بر دراعه‌اش به چپ و راست به زیرست طراز
شوم چنگال جونشپیل خود از مال بتسیم نکشد گرچه ده انگشت بُریش به گاز
خویشتن دار تو کامروز جهان دیوان راست چند گه منبر و محراب بدیشان پرداز
(ص ۱۱۱)

این چنین قصاید سرشار از انتقادهای تند و نیش‌دار می‌تواند یک نظیره سخره‌آمیز
(پارودیا) از قصاید سراسر مدح و ستایش شاعران درباری قرن پنجم باشد. این عامیانه
سخن گفتن و طرح چنین انتقادهای بی‌پرده و رسواگر، تلاشی است از سوی شاعر که
جلب توجه را باید در پی داشته باشد (زرین کوب، ۱۳۷۱، ص ۱۶۷) که البته برانداز کردن
وضع نابسامان گوینده چنین سخنان بی‌پروا، آن توجه رادر معرض ابهام و تردید قرار
داده است و شاید آن‌ها که به خوبی ژرفای این نصیحت‌های دلسوزانه را هم درک
می‌کرده‌اند، از بیم تعصب و غوغای دیگران، دم بر نمی‌آوردند.

به هر روی، در حالی که زرق و برق صله‌ها و لبخند رضایت ممدوح، فضایی و جایی
را برای بیان دردها و مشکلات باقی نمی‌گذاشت، شعر بیرون شده از دربار و به مردم
پیوسته ناصر، آینه تمام‌نمای همه تحولات و رخدادها و فجایع است، چیزی که در همه
این هزار سال پس از مرگ غریبانه او در سال ۴۸۱ ایران برای لحظه‌ای از آن تحولات و
فجایع و نیاز به آن افشاگری‌های تند و کوبنده برکنار نبوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

بی‌نوشت‌ها

- ۱- مذهب منسوخ و مذهب مختار، تعبیراتی است که «عبید زاکانی» در کتاب «اخلاق الاشراف» خود به ترتیب درباره اخلاق پسندیده و اخلاق ناپسند اهل عصر خود بیان کرده است و در این‌جا برای تعبیر اوضاع قرن پنجم نیز کاملاً مصداق دارد.
- ۲- برای استفاده بیشتر در این زمینه رک. مضامین مشترک ادب فارسی و عربی از دکتر سید محمد دامادی.
- ۳- درباره رکاکت زبان مردم بلخ همان تعبیر منسوب به انوری که «شهری است در آکنده به اوباش و رونود» و هم‌چنین روی کرد بزرگان عرفان اسلام چون سنایی و مولوی به هزل و طنز را می‌توان مؤید معنی دانست.

- ۴- دیوان ابن یمن، ص ۵۲۸.
 ۵- ر.ک. به «دفتر عقل و آیت عشق»، از «دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی»، ج ۱، ص ۲۷۰.
 ۶- برای بررسی ریشه تاریخی این تسامح ر.ک. «نه شرقی، نه غربی، انسانی»، دکتر زرین کوب، ص ۱۱.

منابع و مآخذ

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، دفتر عقل و آیت عشق، تهران، طرح نو، ۲ جلد، ۱۳۸۰.
 دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
 زرین کوب، عبدالحسین، باکاروان حله، تهران، علمی، ۱۳۷۰.
 -----، از گذشته ادبی ایران، تهران، الهدی، ۱۳۷۵.
 -----، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران، علمی، ۱۳۷۱.
 -----، نه شرقی نه غربی، انسانی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
 دشتی، علی، نقشی از ناصر خسرو، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲.
 شعار، جعفر، گزیده اشعار ناصر خسرو، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
 فریومدی، ابن یمن، دیوان اشعار، تصحیح حسینعلی باستان‌زاد، تهران، سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
 عبیدزاکانی، خواجه نظام الدین، اخلاق الاشراف، تصحیح و توضیح دکتر علی اصغر حلبی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
 دامادی، سید محمد، مضامین مشترک در ادب فارسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
 ناصر خسرو قبادبانی، ابومعین، دیوان اشعار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
 فرشیدرود، خسرو، درباره ادبیات و نقد ادبی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.